

طب اسلامی

دکتر قاسم فی

- ۲ -

بلند بود تا آنکه فتنه مغول چنان ضریبی بآن زد که دیگر جبران آن ممکن نشد. نکته دیگری که لازم است تذکر داده شود این است که اعلمه مغول معلوم طبّی باندازه علمه ای که بسایر علوم رسیده بوده است زیرا این قبایل وحشی بصحت خود علاقه مند بودند و این خود سبب شد که طبّ و طبابت مصون بماند همان طور که علاقه بنام و شهرت سبب شد که در دوره مغول علم تاریخ از میان رفت بلکه کتب بسیار نفیسی در تاریخ بوجود آمد از قبیل تاریخ جهانگشای جوشی و جامع التواریخ رشیدی و تاریخ و صاف و تاریخ کربنده حمدالله مستوفی که همه از شاهکارهای تاریخ محسوب است.

خلاصه آنکه غالب ترجمه های دوره مأمون بادقت و حسن قریحه انجام یافته است، طبقه بندی و تقسیم مطالب بقصود و مقالات و ابواب و ذکر مآخذی که از آن مآخذ ترجمه بعمل آمده همه از فوق سلیم مترجمین حکایت میکند. بعد از آشنائی کامل مسلمین با منابع اصلی طبّی از راه این ترجمه ها و رواج مباحث علمی و پیدایش بیمارستانها و معاهد علمی و محاضر درسی که خود داستانها جدا گانه و بسیار مهمی است دوره استقلال طبّیای مسلمین و تألیفات طبّی آنها شروع میشود که ما حاصل مفهوم خود را از ترجمه ها مطابق سلیقه خود ساخته و پرداخته مطالعات و تجارب شخصی را بآن افزوده بشکل کتب مستقل در آورده.

در این قسمت ابر الیه سر آمد همه طبّیای مسلمین محسوبند بطوریکه اگر بجای «طبّ اسلامی» یا «طبّ مسلمانها» «طبّ ایرانی و ابرایشان» بگوئیم شاید عبالغه مکرده باشیم.

بطوریکه در مقاله گذشته اشاره شد یکی از عوامل مهم احاطه ایرانیان در طبّ سوابق تمدنی است که از دوره ساسانیان بپس رفت مدارس طبّی بزرگ از جمله مدرسه بسیار معروف جنیدی شاپور داشته اند. در هر حال قدر مسلم این است که بیشتر طبّیای صاحب نظر و استادان بزرگ و مصنفین معتبر ابرایشان بوده اند مخصوصاً در قسمت شرقی ممالک اسلامی.

طبّ مغرب و اندلس داستانها جدا گانه است و بحث در باب فلاسفه و طبّیای آنجا از قبیل ابن رشد و ابن زهر و خلف بن العباس الزهرای معروف به «جراح العرب» و ابن جلجل و ابن وافد و اسحق بن عمران و احمد بن الجزار القبروانی و امثال آنها موضوع مقالات دیگری است مخصوصاً تأثیری را که آنها در ممالک مجاور اسپانی داشته و شاگردانی که از اروپا آمده و در اسپانی علوم را فرا گرفته و ترجمه هائی که از کتب عربی بزبان لائینی و عبری شده همه از مسائل بسیار مهم بشمار است که اگر مقدور باشد باید بحث جدا گانه ای در آن بعمل آید.

غالب عربهای قرنها اول اسلامی از لغت عرب و قرآن که گذشت دیگر توجهی معلوم نداشته اند بعقیده گولدنزهر^۱ مستشرق یهودی معروف که یکی از متبحرترین عربی دانها است و مخصوصاً در فقه اسلامی اطلاعات وسیعی

در مقاله گذشته از چگونگی نقل علوم یونانی و سایر ملل در بین مسلمانها بشکو اجمال صحبت شد، بطوریکه گفتیم مسلمانها از همان قرن اول هجری که با ملل دیگر آشنائی پیدا کردند دست بکار ترجمه علوم آنها زدند بتدریج این ترجمه ها بیشتر و بهتر شد تا آنکه در اوایل دوره خلفای عباسی مخصوصاً در دوره مأمون و نفوذ عنصر ایرانی در جامعه اسلامی این نهضت علمی باوح ترقی رسید. ترجمه ها بسرعت زیاد میشد، بعضی کتب مکرر ترجمه شد و نواقص بعضی ترجمه ها بدست مترجمین دیگر اصلاح گردید.

مأمون خلیفه هفتم عباسی باندازه ای در این کار اهتمام داشت که برای ملوک روم هدایای بسیار گرانبها میفرستاد و در مقابل خواهش میکرد که از کتب فلاسفه برای او بفرستند. از جمله شروط صلحی که خلافت اسلامی به امپراطور بیزنطیه (روم شرقی) پیشنهاد کرده بود این بود که امپراطور حق بدهد و مساعدت کند که مسلمانها بتوانند در قلمرو حکومت او کتب علمی یونانی بخرند.

از تمام هدایائی که برای مأمون میفرستادند کتب علمی نادر از هر چیزی بیشتر جلوه داشت.

ویشنگون^۱ در تاریخ طبّی که نوشته میگوید «فتوحات علمی مسلمانها کمتر از فتوحات مادی و کشور گشائی های آنها است»^۲. بسیاری از توانگران و اهل ذوق بمأمون ناسی جسته آنها هم در نقل کتب علمی عربی کوشش میکردند.

واضح است که این توجه و تشویق سبب شد که مترجمین ماهر پیدا شوند. راجع به حنین بن اسحق العبّادی نوشته اند که مأمون بوزن کتبی که او عربی نقل میکرد باو طلا میداد باین معنی که کتابهایی که از دارالترجمه ای که تحت ریاست او بود بیرون میآمد وزن میشد و درست بوزن آن طلا داده میشد.

دارالترجمه ای که حنین ریاست آنرا داشت بیش از نود نفر از شاگردانش در آن مشغول کار بودند که از جمله معارف آنها خواهرزاده اش حبیب اللعین

و عبّاس بن علی و علی بن بحیی و ایوب الابرش و حجاج بن مکرر اللدی

حاصل آنکه بانسور و همت و پشت کارداری و صرف وقت و مال و کوشش و دقت فراوان کتب گرانبهائی عربی ترجمه شد که در کتب تاریخ و فهارس

از جمله فهرست ابن الندیم بتفصیل نام و نشان همه ضبط شده است ولی بواسطه آسیب بزرگی که از جمله مغول در قرن هفتم هجری بممالک اسلامی رسید قسمت

معظمی از این کتابها از میان رفته و امروز از هزارها کتاب جز نامی باقی نمانده و بسا کتب که شاید نام آنها نیز از میان رفته باشد.

این نکته را باید متذکر بود که قبل از جمله مغول هم نهضت علمی مسلمین بواسطه شیوع و نفوذ عقاید خشک اشعری ها بر طریقه آزاد و محققانه

معتزله و بعضی عوامل دیگر سستی پیدا کرده بود ولی باز مقام علم و ادب

۱ - Goldziher

۱ - Withington ۲ - Brown Arabian Medicine

دارد میگوید که عربها حتی در علوم مذهبی یعنی قرآن، حدیث، فقه و امثال آن هم از مسلمانهای غیر عرب کمتر اند.

از نکات قابل توجهی که پروفیسور ادوارد برون متوجه آن شده و در «طب عرب» ذکر کرده این است که اطباء عرب حتی در بین خود عربها مورد اطمینان بوده و کمتر مورد مراجعه طبیب واقع میشده اند. ادوارد برون باین مناسبت قسه ای از جاحظ نقل میکند که در کتاب «البخلاء» نوشته که یکی از اطباء عرب موسوم به اسد بن جانی با آنکه بهوش و علم اشتهار داشت حتی در موقع بروز طاعون و شیوع آن هم کمتر مورد مراجعه بیماران واقع میشد. یکی از دوستانش از او پرسید علت آنکه کم باو مراجعه میکنند چیست در جواب گفت: «قبل از همه چیز من مسلمانم و همه بر این عقیده اند که مسلمان طبیب خوب نمیشود، علت دیگر این است که نام من «اسد» است در حالیکه میبایست سلیمیا، مرثیل، یوحنا یا پیرا باشد (یعنی نام سریانی یا آرامی) یا ضافه کثیبه من «ابوالحارث» است در صورتیکه لازم بود ابو عیسی، ابوزکریا یا ابوالبراهیم باشد (یعنی کثیبه مسیحی یا یهودی) لباس من جبهه پنبه ای سفیدی است در حالیکه باید از ابریشم سیاه باشد، دیگر آنکه زبان من عربی است در حالیکه میبایست زبان مردم جندی شاپور (یعنی مردم ایران) باشد.

از این قسه بخوبی برمیآید که در مواضع طبیبی اساساً عربها معتمدان شمرده میشده اند.

این خلدون در مقدمه معروفی که نوشته فصل هری خاصی تحت این عنوانها که «عرب چون بممالکی دست یافتند در خرابی آن کوشیدند» یا «دورترین امم از سیاست و مملکت داری عرب است» نگاشته و بسختی آنها را محاکمه میکند.

از جمله در فصل بیست و شش شرحی نوشته که خلاصه اش این است که علت اینکه عرب بر هر جا دست یافت بخرابی آن کوشید است حکام و پادشاهان حتی است که خلق و جبلت آنها شده و مثل این است که از آن لذت ببرند، هیچوقت زیر بار مقررات جامعه و رعایت انتظام نمیروند و اینها همه منافی عمران است؛ برای بدست آوردن دو قطعه سسکی که باید زیر دینگ بگذارند با احتیاج بستون چوبی که برای بر پا داشتن خیمه لازم است بنائی را خراب میکنند!

خلاصه آنکه در عصر ترقی و دوره استقلال فکری و بویستندگی بزرگترین اطباء مسلمان ایرانیانند که صاحب نظر اند و گتیب قدما را در معرض نقد و بحث قرار میدهند یعنی رشته تقلید و تسلیم صرف بودن را گسیخته نظر اجتهاد و تجزیه صحیح از سقیم در کار میآورند. مثلاً محمد بن زکریای رازی در کتاب «طب منصور» و «حاری» جمیع معلومات طبیبی اطباء مقدم بر خود از یونانی و غیر یونانی را با کمال احاطه و بصیرت جمع کرده و نقادی نموده است و در غالب موضوعات نظر و مشاهدات و تجارب شخصی خود را بآن افزوده است علاوه بر آن کتابی در «الحصبة و الجذری» نوشته که هیچ سابقه نداشته است یعنی قبل از او احدی باین موضوع پی نبرده بوده است که اینها امراض مستقلی هستند. همچنین کتابها و رسائل مخصوصی در تجارب شخصی

و مطالعاتی که در بیمارستان و در بالین مرض داشته نگاشته است، در رساله مخصوصی از اصول اخلاقی که طبیب بحکم و تالیف باید رعایت کند بحث نموده است و در همین موضوع نیز اختیارات شخصی را بیان افزوده است.

یکی از مصنفات رازی کتابی است در نقد عقائد طبیب جالینوس بنام: «کتاب الشکوک للرازی علی کلام جالینوس فاضل الاطباء فی الکتب الکی» نسبت الیه^۱ که مقدمه آن بطور خلاصه در اینجا ترجمه میشود.

در این مقدمه با لحن بسیار پخته و مؤدبانه شرحی مینویسد باین مضمون که: میدانم بسیاری از مردم خرده خواهند گرفت و در تالیف این کتاب مرا ملامت خواهند کرد که چگونه در مقام مخالفت با مرد جلیل القدری چون جالینوس بر آمده ام در حالیکه از همه خاق بیشتر بر من حق دارد زیرا من بوسیله او هدایت شده و از دریای فضايل او بهره ها بردم و چگونه زیننده است که بنده نسبت بمولای خود و شاگرد نسبت باستاد خود و ریزه خوار نسبت بولی نعمت خود در مقام چنین معامله ای بر آید ولی علم و فلسفه زیر بار تسلیم صرف و تقلید محض و قبول اقوال اساتید بدون یننه نمیرود و مساهله با آنها راجحتر نمیشمارد، فیلسوف خود نمی پسندد که شاگردش چشم بسته بگفته های او تسلیم شود.

جالینوس خود در کتاب منافع الاعضاء علمائی را که میخواهند شاگردانشان بدون برهان اقوال آنها را بپذیرند سرزنش میکند بنابراین اگر این مرد بزرگ امروز زنده میبود مرا در تالیف این کتاب ملامت نمیکرد و این کتاب بر او کمران نمی آمد بلکه با کمال نشاط در آن نظر میکرد. در حال روی سخن من با آنها نیست که طمن خواهند زد و ملامت خواهند کرد زیرا آنها فیلسوف نیستند بلکه فلسفه را پشت سر انداخته طریقه جهال را که تقلید است اختیار کرده اند و ارسطو میگوید: «حق و افلاطون با یکدیگر اختلاف پیدا کرده اند و هر دوی آنها دوست منند جز اینکه حق بیشتر بامن دوست است تا افلاطون»^۲.

اوستودر منطلق که بعد از هندسه روشن ترین اجزاء فلسفه است با افلاطون تناقض رأی اظهار میدارد حتی گاهی با کمال تعجب میگوید میدانم چگونه فلان معنی که در کمال وضوح است بر حکیم (یعنی افلاطون) مشتبه شده است. عدیده از آراء جالینوس ابراد و اعتراض میکند.

این مقدمه بیاد میآورد مقدمه ای را که شیخ الرئیس ابوعلی سینا بر حکمة المشرفین نوشته و بنقد فلسفه مشاء پرداخته است زیرا بطوریکه از مقدمه این کتاب بر میآید شیخ الرئیس در اواخر عمر بر اثر مطالعه زیاد بک تحول فکری و ترقی پیدا کرده بوده و میخواست است عقائد خود را آزاد و بدون تقلید بفسله مشائی و بطور کلی با فلسفه یونان بیان کند ولو آن عقائد مخالف فلسفه مشاء و مباین آنچه که خود شیخ تا آن تاریخ نوشته است بوده باشد. چون رشد فکری و تقدم و احاطه آنها در فلسفه شبیه باحاطه و رشدی است که در طب برای اطباء مسلمان پیدا شده است یعنی نسبت بین اطباء دوره ترقی و بوجود آمدن تالیفات مستقل و مترجمین کتب طیبی قرهای اول تقریباً همان نسبت بین مترجمین فلسفه اعصار اول و مصنفین دوره های بعد است ترجمه

۱ - نسخه خطی کتابخانه نکلرند.

۲ - اختلاف الحق و فلاطون و کلامانا صدیقان الان الحق اصدق لنا من فلاطون.

این مقدمه را در اینجا مندرج ساخته زینت این مقاله قرار میدهم:

«هشت‌مارابر آن داشت که در آنچه مورد اختلاف اهل بحث است کلامی کرد آوریم و تعصب و هوای نفس یا عادت و اس را کنار گذاشته و بمخالفت متعلمین کتب یونانیها که بواسطه غفلت و کمی فهم بآن اس گرفته اند اهمیتی ندهیم و نیز از تناقض با آنچه که خود ما در کتبی که تا بحال نگذاشته‌ایم برای عوام متفلسفین که سرگرم بمشائین هستند و خیال میکنند که خداوند جز آنها قومی را هدایت نکرده و مشمول رحمت خود قرار نداده باک نداشته باشیم.

با این حال بفضل فاضلترین گذشتگان مشائین (یعنی ارسطو) اعتراف میکنیم زیرا او آنچه رقا و استادان او از آن بی خیر بوده‌اند بر خورده و اقسام علوم مشتته را از یکدیگر تمیز داده و آنها را به بهترین وجهی مرتب و منظم ساخته و در بسیاری از چیزها حق و صحیح را دریافته است درغالب علوم باصول صحیح و مهمی بی برده و مردم را بآنچه گذشتگان و هموطنان او یافته بودند مطلع ساخته است.

البته این عمل برای ارسطو که نخستین بار دست به تمیز مسائل مخلوط و در همی زده و به تشخیص صحیح از فاسد مبادرت نموده منتهای توانائی و قدرت و نهایت طاقت انسانی است و سزاوار آن است که کسانی که بعد از ارسطو آمدند خطاهای او را اصلاح و اشتباهات او را در علوم ترمیم کنند و اصولی را که وضع نموده تفصیل دهند تا کسانی که بعد از او آمدند نتوانستند گریبان خود را از آنچه از او میراث بردند خلاص کنند بلکه عمر خود را صرف فهم قسمت صحیح آن و تعصب ورزی در قسمت ناقص آن کردند بلی اینها تمام عمر بقسمی سرگرم میراث گذشتگانند که فرصت مراجعه بمقل خود ندارند و اگر فرصتی هم پیدا کنند اسلاً روا نمیدارند که کلام گذشتگان را قابل تغییر بدانند یا اصلاح و مرمتی قائل شوند.

اما ما در اول اشتغال بفرسافه باسانی هر چه گفته بودند فهمیدیم و بعد هم نیست که بغیر از یونانیها از جهت دیگری هم علوم ما رسیده باشند زمانی که ما مشغول بآموختن فلسفه شدیم ابتدای جوانی بود ولی با توفیق خداوندی بزودی هر چه را که پیشینیان بارت گذاشته بودند فرا گرفتیم و همه معلومات خود را با آن قسمتی از علم که یونانیان «منطق» مینامند و دور نیست که شرقیین آنرا باسم دیگری بنامند حرف بحرف مقابله نمودیم و بدین طریق هر چه موافق و مخالف منطق بود دریافتیم و برای هر چیزی علت و جهتی طلب کردیم و در نتیجه حق و باطل هر يك را در مقام خود تشخیص دادیم.

از آنجا که مشتغلین بعلم رغبت بسیار بمشائین یونانیان داشتند نخواستیم با جهور مخالفت نموده باشیم این است که موافق رغبت عامه برای فلسفه مشاء تعصب ورزیدیم و مقصود آنها را بر آوردیم زیرا تعصب برای این طایفه در نظر مردم اولی بود و ما آنچه را که آنها خواستند و از وصول بآن عاجز مانده بودند کامل نمودیم.

از اشتباهات پیروان مشائین چشم پوشیدیم و با آنکه عارف بودیم عمداً برای هر یکی از اشتباهات آنها محمل و دلیلی تراشیدیم مگر در مواردیکه قابل چشم پوشی نبود مجاهره مخالفت نمودیم ولی بسیاری از اغلاط را با پرده تفافل پوشیدیم.

۱- در ۱۲۲۸ هجری این کتاب در معر اهنام صاحبان کتابخانه فلسفی بطبع رسیده است.

علت این تفافل و پرده پوشی این بود که نخواستیم با آن چیزهاییکه از فرط شهرت برای جهال بدبھی شده و بمقامی رسیده که در روشنائی روز ممکن است شك کنند ولی درصحت آن مسائل شکی ندارد مخالفت کرده باشیم. قسمت دیگر از مسائل بعدی دقیق بود که معاصرین ما قادر بفهم آنها نیستند و چشم غفلشان خطاش سفت از دیدن آن عاجز است.

بلی ما اینك گرفتار دسته ناهمی از این جنس شدیم که بچوب خشك میمانند اینها تعمق نظر را بدعت میدانند و مخالفت با آنچه را که نزد آنها مشهور است ضلالت میشمردند این جماعت مانند حنبلی ها هستند در کتب حدیث.

اگر در این جماعت آدم بارشده می یافتیم تحقیقات خودمان را بساو میدادیم تا بهر مای بایشان رسانده باشیم شاید آنها نیز در مطالب ما امعان نظر کرده بهر مای را که در نتیجه بحث خود می یافتند در عوض بما میدادند.

از جمله چیزهاییکه ما از آشکار ساختن آن خود داری کرده و نگفته

گذاشته‌ایم حقایقی است که اشاره بدان میشود و جز بانعصب تلقی نمیگردد

بدین جهت در بسیاری از آنچه ما خیره آن هستیم همه وقت بر طریق مساعله

و بمعامله رفته و از تعق و تدقیق بر کنار بودیم و اگر در آنچه برای ما

در اول اشتغال باین کار مکشوف شده مراجعات نمیشودیم و بدفعات تجدید

نظر در آن نیکردیم بمطلب بر ما روشن نمیشد و در عقاید ما شك و تردید راه

می یافت و «شاید» و «بلکه» می گفتیم ولی شمارفا و اصحاب حال ما را در اول

و آخر میدانید و از طول زمانی که همیشه بین حکم اول و حکم ثانی ماهست

اطلاع دارید و چون سورت حال را چنین یافتیم روا است که بقضاوت و

استدراکات خود و اتقی باشیم مخصوصاً در چیزهاییکه غرض عمده و غایت قصوی

محسوب است و ما سدها بار آنرا تعقیب و رسیدگی کرده‌ایم چون مطلب

چنین است میل کردیم کتابی تألیف کنیم شامل امهات مسائل علم حقیقی که

استنباطات شخصی است که با نظر وسیع و فکر عمیق بآن رسیده و حدسی خوب

داشته و برای موافقت مردم ولی برخلاف معتقد خود در تعقیب و جانب‌داری

مطالب غیر حق اجتهاد کرده بوده و حرفی قابل استماع تر از آن نیست که

شخصی برای طایفه‌ای تعصب ورزیده ولی در مقام حقیقت بر علیه آنها تصدیق

کند زیرا اسان را فقط صداقت است که از عیوب نجات میدهد.

این کتاب را تألیف کردیم که فقط بخودمان اظهار کنیم یا کسانیکه

میتوانند بجای ما باشند ولیکن برای عامه مشتغلین بفرسافه در کتاب شفایبش

از اندازه و احتیاج آنها اعطا کردیم و عنقریب در لواحق نیز آنچه شایسته

ایشان باشد علاوه بر آنچه دریافت کرده‌اند خواهیم داد و در هر حال مدد

خواستن از خدا است و بس.

از این مقدمه بخوبی میتوان دریافت که فرق بین مترجمین و متعلمین

حکمت یونان که معتقدات فلاسفه یونان را در همه حال قبول میکردند و عقل

آنها را منتهی الیه و سرحد عقل بشری میشمردند و حکمای صاحب نظر دوره

بعد مثل ابن سینا که هیچ گاه فلاسفه یونان را منتهای عقل بشری و عقاید

آنها را حقیقت اعلی ندانستند تاچه اندازه است.

ابوعلی سینا فلسفه ارسطو را فقط برای زمان خودش کامل خوانده و

سل‌های بعد را حق مداخله و تصحیح میدهد همانطور که محمد زکریای رازی

طب جالبینوس را فقط برای زمان خودش کامل خواننده و نسل‌های بعد را حق مداخله و تصحیح می‌دهد.

این نکته را نیز باید در نظر داشت که ابوعلی سینا کتاب شفا را هم که در فلسفه مشاء نوشته فقط بنقل کلمات ارسطو بطوریکه از راه ترجمه‌ها باو رسیده پیرداخته بلکه عبارت است از ماحصل مفهوم خودش از فلسفه ارسطو.

ابو عبید جوزجانی شاگرد و مصاحب و جمع‌کننده غالب کتب شیخ‌الرئیس که در کرگان بخدمت او رسیده بوده و از آن تاریخ بعد تا آخر عمر حکیم در هر حال و در همه جا باو بوده و راوی معتمد شرح احوال شیخ‌الرئیس است یعنی تقریباً بیست و پنج سال شاگردی و ملازمت خدمت او را داشته می‌گوید: «من از شیخ‌الرئیس شرح کتب ارسطو را خواستم گفت فعلاً وقت این کار را ندارم ولی اگر بخواهی کتابی می‌نویسم و آنچه بنظم صحیح آمده است بدون مناظره با مخالفین و اشتغال برآنها در آن ایراد می‌کنم»^۱

اندکی بعد از محمد زکریای رازی و اندکی قبل از شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا یکی دیگر از اطباء بزرگ ایرانی علی‌بن عباس مجوسی اهوازی شاگرد ابو ماهر موسی بن سنیار مجوسی کتاب جامعی در طب بنام «کامل الصناعة الطبیة» تصنیف نموده آنرا بمضالدوله دیلمی که سمت طبابت مخصوص او را داشته تقدیم کرد.^۲

در مقدمه این کتاب که یکی از شاهکارهای طبی به از مناخر اطباء ایرانی بشمار است مصنف تمام اطباء بزرگ مقدم بر خود را مورد نقادی قرار می‌دهد از جمله می‌گوید:

ایقراط پیشوای این صنعت و اول مدون آن کتب بسیار نگاشته ولی همه عوجز و غامض است بطوریکه خواننده محتاج بتفسیر است.

جالینوس با همه فضلی که دارد کتب بسیاری در هر قسمت طب نوشته ولی بسیار طولانی است و مکررات زیاد دارد، راه مخالفین را پیچیده و حتی یک کتاب او است که طالب را بی‌نیاز سازد.

اوریبسیوس و فولس الاجعطی هر یک چیزی یک‌نشانند و هر یک از آنها خواسته‌اند که کتابشان شامل همه چیزهایی باشد که مورد احتیاج است.

اما اوریبسیوس در کتاب صغیر خود که برای پرسش اوناکس و عوام الناس نوشته هیچ متعرض امور طبیعی نشده است و نیز علل امراض را بسیار ناقص نوشته است. در کتاب دیگری که برای سرخود اسطعات دهنه مقاله نگاشته از امور طبیعی که استقنات امرجه و اخلاط و اعضا و قوی و افعال و ارواح شمرده میشود بسیار کم نوشته است بعلاوه در هیچ یک از این دو کتاب چیزی از احوال بدنی نوشته است.

اما کتاب بزرگی را که در هفتاد مقاله نوشته تنها یک مقاله آنست که راجع به تشریح اعضا است مهم است.

اما فولس نیز در امور طبیعی بسیار کم نوشته ولی قسمت بحث در اسباب و علامات و سائر انواع مداوا و علاج بدنی با آنکه بسیار مفصل نگاشته شده مطابق با هیچ طریقی از طرق تعلیم نیست.

۱ - ترجمه از «رسالة شرح حال» تألیف ابو عبید جوزجانی.

۲ - باین مناسبت است که این کتاب معروف به «الملکی» است.

اما اطباء متأخرین هیچ یک از آنها مایحتاج طبیب را کاملاً وصف نکرده اند مگر هرون کتابی در مداوای امراض و علل و اسباب و علامات و غیره بطور اختصار و بدون شرح واضح نوشته که حاوی همه چیز مورد احتیاج است جز آنکه ترجمه آن ترجمه بدی است و سبب مخفی ماندن بسیاری از معانی شده است.

بوحثاً بن سربایون کتابی نوشته که در آن مداوای علل و امراض را بوسیله ادویه شرح داده ولی از علاج بدی چیزی نوشته است باضافه ذکر بسیاری از علل را متروک گذاشته است مثلاً در علل دعاغ از ذکر بعضی علت‌ها از قبیل عشق، استرخاء، حادث از قولنج غفلت کرده است همین طور در علاج چشم مداوای بسیاری از امراض را معین نکرده است و نیز از علاج سرطان چشم و امراض بلك سخنی نراند است.

اما مسیح کتابی شبیه بکتاب هرون نوشته است.

اما محمد بن زکریا الرازی در اینجا علی بن عباس کتاب منصوروی و حاوی او را نام میبرد و پس از اعتراف بفضل و خوبی تألیفات او می‌گوید خیال می‌کنم مقصود رازی آن بوده که تذکره جامعی در طب بنویسد و عقائد هر یکی از اطباء قدیم و جدید را در آن وارد کند یعنی جمیع کتب طب را در کتاب خود محصور نماید این است که از ابقراط و جالبینوس گرفته تا اسحق بن حنین و هر طبیب دیگری که در فاصله بین اینها بوده گفته‌های همه آنها را در کتاب خود مندرج ساخته است.

بعد از این روشی که خود در نوشتن کتاب «کامل الصناعة» اتخاذ کرده شرح می‌دهد و برای مثال و نمونه سبک خود وصف جامعسی از بیماری ذات‌الجنب می‌کند.

از این مقدار که گفته شد میتوان استنباط نمود که تحول فکری و تکامل علمی و بحثی علما و اطباء مسلمان در قرن سوم و چهارم هجری که دوره اوج ترقی علمی مسلمانان و از اعصاری است که در تاریخ دانش و تکامل بشر بسیار مهم است بجه منوال بوده است.

بطوریکه گفته شد غالب اطباء بزرگ صاحب تصنیف که نوشته‌های آنها تقریباً کتب درسی بوده و صدها مجلد شرح و حاشیه بر آنها نوشته اند و نیز بلائنتی ترجمه شده و در مدارس طبی اروپا مدار آموختن طب بوده است. **طبرانی** مؤلف اند که پنج نفر آنها بسیار بسیار معروف و در تاریخ طب نام آنها مخلد است.

و آن پنج نفر به ترتیب زعمانی عبارتند از:

۱ - علی بن زین الطبری صاحب کتاب فردوس الحکمة و کتب دیگر در طب که بتصریح غالب مورخین محمد بن زکریای رازی در ری نزد او طب آموخته است.

۲ - محمد بن زکریای رازی بزرگترین اطباء اسلامی و یکی از بزرگترین اطبا و علمای شیمی دنیا صاحب تصانیف متعدد در طب و شیمی.

۳ - علی بن عباس مجوسی اهوازی طبیب عضدالدوله دیلمی مصنف کتاب کامل الصناعة الطبیة.

۴ - شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا فیلسوف و طبیب معروف مصنف کتاب **بینه درصفا** بیست و هفتم

« قانون » و کتب دیگر در طب و « شفا » و « نجات » و « اشارات » و رسائل بسیار دیگر در فلسفه .

۵ - سید اسمعیل کرگانی صاحب کتاب معروف « ذخیره خوارزمشاهی » در طب بزبان فارسی .

در این مقاله فقط بذکر یکی از آن پنج نفر بزرگ که زماناً مقدم بر همه است و کتاب او در طب یعنی کتاب « فردوس الحکمة » اولین تألیف طبّی مستقل اطبای مسلمان محسوب است می پردازیم .

کتاب فردوس الحکمة علی بن ربن طبری اضافه بر اینکه قدیمترین تألیف جامع طبّی است از اطبای مسلمان از حیث محتویات و سبک بحث نیز یکی از بهترین نمونه های دوره استقلال فکری نویسندگان اسلامی است . بگفته غالب مورخین رازی نزد او شروع بآموختن طب نموده است در هرحال از باب فضلی که برای مقدم باید قائل بود علی بن ربن طبری یکی از مفاخر علمی اطبای مسلمان و ایرانیان است .

از کتاب فردوس الحکمة پنج نسخه خطی در تمام دنیا موجود است .

نسخه ای در موزه بریتانیا که کاملترین نسخه های موجود است نسخه ای در کتابخانه برلین .

نسخه ای در کتابخانه گونا در آلمان .

نسخه ای متعلق بهواجه کمال الدین طیب هندی در لکنؤ .

نسخه ای در کتابخانه رامفورهند .

چند سال پیش دکتر محمد زبیر السدیقی مدیر شعبه زبانت عربی در دانشگاه لکنؤ در هندوستان با تشویق و راهنمایی مرحوم پروفیسور ادوارد برون مستشرق انگلیسی که چون خود طیب بود شوقی باجای کتب طبّی داشت و کدک مالی اوقاف کیپ پس از مراجعه به نسخه کتابخانه های اروپا و دو نسخه موجود در هندوستان اقدام بطبع آن نمود و در سال ۱۹۲۸ میلادی (بعد از وفات پروفیسور ادوارد برون) در برلین در مطبعه آفتاب طبّی (آستان قدس) چاپ کرد .

کتاب فردوس الحکمة از ابتدای پیدایش آن معروف بوده بطوریکه محمدبن جریر الطبری مورخ مشهور در بستر بیماری سرگرم مطالعه آن میشده است و علمای بزرگی از قبیل محمد زکریای رازی و مسعودی و ابو ریحان بیرونی بگفته های او استشهاد کرده اند .

با این حال علی بن عباس محوسی اهوازی در مقدمه کتاب کامل الصناعة که از اطبای معروف و کتابهای مهم طبّی صحبت میکند از او چیزی نمیگوید و هم چنین نظامی عروضی سمرقندی در « چهارمقاله » از او ذکری نکرده است . شاید علت سکوت آنها این باشد که در عهد آنها کتب رازی و اطبای بزرگ دیگر بطوری عالمگیر و معروف و مورد قبول و توجه عامه بوده که کتاب فردوس الحکمة را تحت الشعاع قرار داده بوده است .

علت دیگری که ممکن است حدس زد این است که بطوریکه در تاریخ

حیات علی بن ربن طبری خواهیم گفت حرفه او طبابت نبوده و فقط مختصری از عمر خود را در ری طبابت گذرانیده بوده است .

راجع بگزارش زندگانی علی بن ربن طبری غالب مورخین باجمال شرح حال او را نوشته اند و ما حاصل آن نوشته ها این است :

ابوالحسن علی بن سهل ملقب به ربن الطبری دبیر مازنیار بن قارن که خانواده او از علما و دبیران طبرستان بوده اند .

پدرش از علمای طب و فلسفه بوده و صنعت طب را بر حرفه پدران خود که نویسنده گی بوده ترجیح میداده است و در تعلیم پسر خود اهتمامی بسزا داشته است .

علی بن ربن علاوه بر فرا گرفتن طب و هندسه و فلسفه لغات عربی و سریانی نیز آموخته است و بقرینه اینکه در طی کتاب خود از روی بصیرت بشرح بعضی لغات و اصطلاحات یونانی پرداخته شاید لغت یونانی نیز میدانسته است . بعد از فراغت از تعلم از طبرستان به عراق رفته و در آن جا طبابت پرداخته است .

پس از آنکه مازنیار بن قارن از طرف خلفای عباسی بحکومت طبرستان معین شد علی بن ربن طبابت را کنار گذاشته بطبرستان شتافت و رئیس دیوان کتابت مازنیار شد و تا قتل او باین سمت برقرار بود . بعد از این حوادث علی بن ربن بری آمده دو باره بطبابت مشغول شد و در این وقت است که محمد زکریای رازی نزد او طب آموخته است .

فقطی در کتاب اخبار الحکما میگوید : « علی بن ربن الطبری فاضل در صنعت طب در طبرستان وارد در خدمت ولات بود و علم حکمت میخواند و در طبیعیات متفرد بود » در طبرستان فتنه ای واقع شد که اهالی او را بیرون کردند و او بری رفت و محمد بن زکریای رازی نزد او طب خواند و از او بسیار استفاده برد بعد از ری بر من رأی رفت و در آنجا مقیم شد و کتاب فردوس الحکمة را تصنیف کرد که کتابی است مختصر و بالطف و زیبایی تألیف و تصنیف شده ... حاصل آنکه علی بن ربن از ری بدر گاه خلافت آورده وارد دیوان کتابت معتصم خلیفه عباسی گردید و بدست او اسلام آورد و اضافه بر مقام دبیری از اطبای در گاه خلیفه محسوب میشد .

ابن اسفندیار در درجده اول تاریخ طبرستان میگوید : « علی بن ربن را خلیفه [یعنی معتصم] بعد از او [یعنی بعد از مازنیار] بدیوان انشاء خویش بنشاند ، معانی بنشته ها که مینوشت کمتر از آن آمد که بعهد مازنیار برای او مینوشت از او برسیدند چرا چنین است گفت آن معانی او بلیغ خویش مینبشتی من با نازی کردم بدانستند فکرت مازنیار قوی بود » .

پس از آنکه متوکل بخلافت رسید او را بلقب « مولی امیر المؤمنین » ملقب ساخته در عداد ندیمان خود در آورد و در سال سوم خلافت متوکل یعنی

۱ - ابن اسفندیار درجده اول تاریخ طبرستان نیز در فصل عجایب طبرستان بیکه قره از کتاب فردوس الحکمة علی بن ربن در باب گوه دماوند نقل می نماید چاپ استاد دانشمند آقای عباس آهبال .

در حدود سال دویست و سی و شش هجری است که کتاب فردوس الحکمة را نوشته است.

تألیفات علی بن ربن مطابق آنچه که ابن الندیم و ابن ابی اسبیعة و قفطی نوشته‌اند عبارت است از کتابهای ذیل:

۱ - تحفة الملوك .

۲ - فردوس الحکمة .

۳ - کناش الحضرة .

۴ - کتاب منافع الادوية والاطعمة والعقاقير .

۵ - کتاب فی الامثال والادب علی مذاهب الفرس والروم والعرب .

ابن ابی اسبیعة اضافه بر اینها چند کتاب دیگر هم باو نسبت میدهد بدین قرار:

۶ - کتاب عرفان الحیات (با ارفاق الحیات) .

۷ - کتاب حفظ الصحة .

۸ - کتاب فی الرقی .

۹ - کتاب فی تریب الاغذیه .

۱۰ - کتاب فی الحجامة .

اضافه بر این کتابها دو کتاب دیگر را هم باید نام برد:

یکی « کتاب الدین والدولة » که مطبعة المقنطف بطبع رسانده

دیگر ترجمه سربانی کتاب فردوس الحکمة که خود علی بن ربن در مقدمه کتاب فردوس الحکمة میگوید که پس از اتمام کتاب آراسرانی ترجمه کردم.

ابن اسفندیار نیز در تاریخ طبرستان که در سال ۶۱۳ تألیف شده است کتابی بنام « بحر الفوائد » باو منسوب میدارد و عین عبارت ابن اسفندیار این است:

« از کتاب علی بن ربن معروف و موصوف بیلافت و براعت و مولفات او مثل فردوس الحکمة و بحر الفوائد و بجهة اسفندیار ما زیار بشته ها بشتی که

بلغای عراقین و حجاز از آن متعجب ماندند و بعد میزبان معتمد او را دبیری خویش داد »

از کتابهای مذکور فقط سه کتاب او از دستبرد زمان محفوظ مانده است.

۱ - کتاب فردوس الحکمة در طبع که سعی و اهتمام دکتر محمد زبیر الصدیقی استاد دانشگاه لکنو در ۱۹۲۸ میلادی در برلن بطبع رسیده است.

۲ - کتاب حفظ الصحة که يك نسخه خطی آن در کتابخانه بودلین اکسفورد موجود است.

۳ - کتاب الدین والدولة که در مطبعة مقنطف بطبع رسیده است.

از این سه کتاب که برای ما باقی مانده برمیآید که اضافه بر مهارت در علوم عربی و ادبی و حسن انشاء و دانستن لغات متداول عصر خود در طب و فلسفه و هیئت نیز عالم بوده و همچنین اطلاعات وسیعی در دیانات یهود و نصاری و اسلام داشته است.

بعضی از نویسندگان که شرح حال او را نوشته‌اند و شرح حال حاضر

از نوشته‌های آنها اقتباس و التقاط شده است گفته هائی باو نسبت دادماند که از حکم و اعمال شمرده میشود از جمله ابوالحسن بیهقی متوفای سنه ۵۶۵ در کتاب « تنه صوان الحکمة »^۱ پس از شرح حال او میگوید « کتاب فردوس الحکمة از کمال او حکایت میکنند و تصانیف دیگری دارد که اکثر در طب است و از کلماتی که از او منقول است اینهاست:

« سلامت غایت همه خواسته‌هاست »

« طول تجارب سبب زباندنی عقل است »

« تکلف سبب خسارت است »

« بدترین گفته‌ها آن است که بعضی از آن ناقض بعضی دیگر باشد »

ابن ابی اسبیعة در کتاب طبقات الاطبا^۲ پس از ترجمه حال او میگوید:

« از گفته‌های او است که: »

« طیب جاهل محصل مرک است »

راجع بمذهب علی بن ربن طبری مورخین مشهور از جمله محمد بن

جریر الطبری او را نصرانی دانسته‌اند بعضی هم مانند قفطی او را یهودی

شمرده‌اند.^۳

ابن اشتباه یعنی یهودی دانستن ابن ربن ظاهراً از خود کلمه « ربن »

ناشی شده است زیرا این کلمه عادهً بر عالم متبحر یهودی اطلاق میشود و پدر

او بطوریکه خودش و مورخین گفته‌اند احاطه کلملی بکتاب مقدسه و علوم

توراتی داشته است. اما بعد از انشاء « کتاب الدین والدولة » که باهتمام

مستشرق متفاناً بطبع رسیده و علی بن ربن در آن کتاب ایام نصرانیت خود

را وصف میکنند دیگر جای تردیدی در مسیحی بودن او باقی نمانده است.

علی بن ربن خود در مقدمه کتاب فردوس الحکمة میگوید^۴:

« پدرم از خانواده نویسندگان شهر مرو بود و از مردم صاحب حسب

و ادب شمرده میشد. صاحب همت و اهل خیر بود. در کتب طب و فلسفه مهارت

داشت و طب را بر شغل پدران خود ترجیح میداد. از طب هم منظورش کسب

مال و جاه و جلب انتجاب مردم نبود بلکه مقصودش نیکی کردن بود و بلقب

« ربن » ملقب شده بود که معنایش « عظیم » و « معلم » است.

از عهد طفولیت مرا با طب آشنا ساخت و بهر اندازه که خداوند

مقدر کرده بود و بحسب آنچه که روزگار مساعدت کرد و طبع استعداد

داشت آن علم را آموختم در کتب حکمائی که میخواندم کنشات یعنی

کتابهای مختصر طبئی بسیاری دیدم که مردم سوزیه و سایرین

نوشته بودند. صاحبان این کتب هر کدام بیک فن از فنون طب اقتصار کرده

بودند باین سبب در بی تألیف کتابی بر آمدم که جامع محاسن کتابهای قدما و

۱ - چاپ لامور صفحه ۹

۲ - چاپ مصر صفحه ۳۰۹ جلد اول « الطیب الجاهل مستنقح الموت »

۳ - عین عبارت قفطی این است: « مکان به تقدم فی علم اليهود و الروین والرین والاراب اسماً لقدمی شریعة اليهود »

۴ - ترجمه یعنی با تلخیص

متأخرین باشد، در این کتاب معانی مکرر را حذف کردم و اصول و مهمات را کرد آوردم، این کار مستلزم چند سال رنج و شب زنده‌داری بود و با کوشش فراوان انجام پذیرفت زیرا دائماً مشغول کار های دیگر بودم یعنی اداره کتابت پادشاه ممالک خود با من بود بنابراین وقتی را که صرف نوشتن این کتاب کردم دست در همان اوقاتی است که بدن محتاج باستراحت و ترمیم قوی استولی من آن دقائق را صرف این کار کردم.

چون این مهم نزدیک بانعام شد حوادثی روزگار برای من پیش آورد که نتیجه اش معوق ماندن این کار گردید تا این وقت که در شهر سر من رأی خداوند توفیق انجام داده‌ام در سال سوم خلافت امیرالمومنین المتوکل علی الله بود. بعد از این مقدمه مصنف شرحی بخوانند گان توصیه میکند که با چشم محبت کتاب را خوانده اهمیت موضوع و اشکال تألیف را در نظر بگیرند. آنکاه خصایص اخلاقی طیب را یادآوری نموده تقسیم کتاب را به هفت نوع از علم و تقسیم انواع را بسی مقاله و تقسیم مجموع مقالات را بسید و شصت باب ذکر میکند.

اگر بخواهیم محتویات این سی مقاله بسید و شصت باب را تفصیل ذکر کنیم سخن بطول خواهد انجامید باضافه محتمل است که خواننده غیر طیب را خسته کند هر کس تفصیل را بخواهد بکتاب چاپ شده مراجعه کند. در اینجا با کمال اختصار بمحتویات کتاب اشاره میشود.

بطوریکه گفته شد کتاب منقسم به هفت نوع است که هر نوعی عبارت از چند مقاله است و هر مقاله ای مشتمل بر چند باب است مجموع مقالات هفت نوع سی و مجموع ابواب این سی مقاله سصد و شصت است. در نوع اول که دارای یک مقاله مشتمل بر دوازده باب است از کلیات مسائل فلسفی و علوم طبیعی بحث میکند از قبیل هیولی، صورت، کسب، کیفیت، عناصر، طبایع مفرده و مرکبه، استجاله، ترکیب و تجزیه، فعل و انفعال، امرجه، تأثیر فلک و اجرام آسمانی، هوا، پشه، حیوانات بزرگی و قدرتی و هوایی و غیره.

در نوع دوم که دارای پنج مقاله و مشتمل بر پنجاه باب است و از مسائل طبی شده از جنین و حمل و علل زائمی و بیدایش القضا و حوائص و قوای مدبر بدن و قوای نفسی و رؤیا و کابوس و تربیت اطفال و حفظ الصحه در سن های مختلف و اسلهای مختلف سال بحث میکند.

در نوع سوم که دارای یک مقاله و مشتمل بر سه باب است از غذا و مقدار آن و تقدم و تاخر آنها از یکدیگر و انواع غذا ها و قوه هر غذا بحث میکند.

در نوع چهارم که دارای دوازده مقاله و مشتمل بر صد و پنجاه و دو باب و مفضل ترین انواع است وارد بحث امراض شده نخست از بیماریها بطور کلی بحث میکند از قبیل بیماریهای هر سن و هر فصل و علت هيجان اخلاط و طبایع سپس امراض خصوصی را از سر تا قدم شرح میدهد و همچنین از علاج و فصد و حجامت و اسهال و استحمام و اصول تفسره و خصوصیات هر بیماری و علاج آن صحبت میکند.

در نوع پنجم که دارای یک مقاله و مشتمل بر نه باب است از خواص اشياء و مزه و بو و رنگ آنها بحث میکند.

در نوع ششم که دارای شش مقاله و مشتمل بر هفتاد و چهار مقاله است بتفصیل از مواد غذایی و ادویه گوناگون صحبت میکند از قبیل حبوبات و سبزیها و میوه ها و شبر و پشیر و گوشت و ماهی و چربی ها و مربا ها و سوس که و شیرینی ها و املاح و ادویه مفرده و عقاقیر و مسهل ها و منافع اعضای بسیاری از حیوانات و سموم و علامات سموم و علاج آنها و ادویه مرکبه و تریاقها و مرهم ها و غیره بحث میکند.

در نوع هفتم که دارای چهار مقاله و مشتمل بر پنجاه و هشت باب است از آب و هوا و اقلیم و فصول و ربط آنها با سحت و بیماری و فائده علم طب بحث میکند بعد در طی سی و شش باب خلاصه ای از طب هندی ذکر میکند.

بطوریکه ملاحظه میشود در بحث جراحی و کار های دستی و شریح بسیار کم صحبت کرده است بر عکس در قسمت چهارم که مهمترین قسمت و تقریباً دو پنجم همه کتاب است بتفصیل از امراض بحث کرده است ولی در همین قسمت هم چیز مهشی از مطالعات بیمارستانی و تجارب شخصی دیده نمیشود و از این حیث بر عکس کتابهای استاد بزرگ دیگر طب (و شاید بزرگترین اطباء اسلامی) محدثین زکریای رازی است که تملو بمطالعات دقیق شخصی و مطالعات بیمارستانی و تجارب گوناگون است.

مطالعات اشياء بواسطه فضیلت تقدم و حسن ترتیب کتاب با انواع و مقالات و ابواب و خوبی روش بحث و ذکر مآخذی که مطالب کتاب خود را از آن مآخذ اقتباس کرده علی بن دین طبری همیشه در فهرست اطباء اسلامی به بزرگی یاد شده و یکی از مفاخر علمی ایران شمرده خواهد شد.

۱ - در باب اول مقاله اول از نوع اول مصنف میگوید که مطالب کتاب خود را از کتب ابراهیم و جالبینوس و بعضی دیگر از علمای طب و از کتب ارسطو و سایر فلاسفه طب و از کتابهای بعضی از اهل زمان خود از قبیل یوحنا بن ماسویه و حنین انبیس و استنباط و جمع آوری کرده است بعد میگوید کتب بسیاری را مطالعه کرده خلاصه و زبدة آنها بدست آورده است و برای مزید غایده مقاله مناسی از کتابهای هند بان الحاق کرده است.